

تصرف منابع فسیلی از منظر حقوق بین‌الملل بشر دوستانه

احمد مؤمنی‌راد^۱، ناصر خداپرست^{۲*}

چکیده

اشغال کشورها در طول تاریخ ملل متحد، بدون مجوز شورای امنیت، به‌عنوان متولی تجویز توسل به زور، تاکنون چندین بار صورت گرفته است. گروه تروریستی داعش، در طول چند سال مخاصمه مسلحانه با دولت سوریه و عراق، صرف نظر از اشغال برخی از قلمرو این دو کشور، برخی از تأسیسات و میادین نفت و گاز را تصرف و اقدام به فروش نفت خام و کسب درآمد از این محل کرده است که یکی از مهم‌ترین منابع درآمد داعش به‌شمار می‌رود. اسرائیل نیز با اشغال فلسطین، منابع دریایی نفت و گاز این کشور در غزه را از سال ۱۹۹۵ به بعد مورد تصرف و بهره‌برداری یکجانبه قرار داده است. موضوع اشغال تابع نظام حقوق بین‌الملل اشغال نظامی است و پس از اشغال، آثار حقوقی چندی به‌بار می‌آید که موجب طرح مسائل جدیدی می‌شود. آیا اشغالگران حق تصرف و استفاده از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز را دارند؟ تا چه حد قوانین و مقررات حقوق اشغال نظامی، از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز که در زمره اموال غیرمنقول دولتی محسوب می‌شوند محافظت به‌عمل می‌آورد؟ در این پژوهش مقررات لاهه ۱۹۰۷ و نیز کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ که در ارتباط با اموال هستند، بررسی می‌شوند تا بتوان از این طریق وضعیت ذخایر و تأسیسات نفت و گاز در کشور اشغال‌شده را مشخص کرد و به کارایی این قوانین و مقررات نظر داد.

واژگان کلیدی

اشغال نظامی، تأسیسات و ذخایر نفت، حقوق بین‌الملل، نفت و گاز.

۱. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۲. دانشجوی دکتری حقوق نفت و گاز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: Nasser_khodaparast1986@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۰۴

مقدمه

توسل به زور، تحت حقوق بین‌الملل معاصر، غیرقانونی است. علی‌رغم این موضوع، در طول تاریخ ملل متحد، بارها شاهد اشغال کشورها، بدون مجوز شورای امنیت، به‌عنوان متولی تجویز توسل به زور در عرصه بین‌المللی، بوده‌ایم. از نمونه‌های بسیار مهم اشغال نظامی، می‌توان به اشغال فلسطین توسط اسرائیل (Dinstein, 2009: 10) و نیز اشغال کنونی سوریه و عراق توسط گروه تروریستی داعش (دولت اسلامی عراق و شام) و تصرف منابع نفت و گاز این کشورها اشاره کرد. تروریست‌های داعش، هم‌اکنون یک‌سوم سوریه و همچنین قسمتی از عراق را تصرف کرده‌اند و داعیه خلافت در مناطق اشغال شده را دارند. این گروه، تاکنون تعدادی چاه نفت در عراق و سوریه را تصرف و اقدام به فروش نفت خام و کسب درآمد روزانه دست‌کم ۳ میلیون دلار و سالانه بالای ۲ میلیارد دلار از این محل کرده است.^۱ (<http://www.asrefa.com/fa/doc/news/3591>).

مقررات کنوانسیون لاهه و ژنو در خصوص اشغال نظامی، در صورتی که دو طرف اشغال، دولت باشند، قابل اجراست، مانند اشغال فلسطین توسط اسرائیل در سال ۱۹۴۸ که تاکنون ادامه دارد؛ اشغال کنگو توسط اوگاندا در سال ۱۹۹۸ و اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳. منتها، ارزش کاربردی این مقاله در خصوص گروه تروریستی داعش، این سؤال اساسی را به وجود می‌آورد که آیا این گروه و اعضای آن مشمول مقررات حقوق بین‌الملل بشردوستانه از جمله کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل الحاقی دوم مصوب ۱۹۷۷، کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه و حقوق بین‌الملل عرفی بشردوستانه قرار می‌گیرند یا خیر؟ در پاسخ شایان ذکر است که هرچند این گروه خود را دولت نامیده است، تاکنون توسط جامعه بین‌المللی به‌عنوان

۱. از زمان شروع جنگ در سوریه از سال ۲۰۱۱ کشورهای غربی و عربی به حمایت از شورشیان داعش در سوریه اقدام کردند. کشورهای عربستان سعودی، ترکیه و قطر از حامیان اصلی داعش محسوب می‌شوند. نمونه‌ای از حمایت این دولت‌ها، خرید نفت از داعش توسط ترکیه و تأمین مالی این گروه تروریستی است. در قطعنامه‌های شورای امنیت از جمله ۱۳۷۳ مصوب ۲۰۰۱، ۲۱۷۰ مصوب ۲۰۱۴ و ۲۱۹۹ مصوب ۲۰۱۵ که در مورد وضعیت سوریه و براساس فصل ۷ منشور سازمان ملل صادر شده و اجرای آن براساس ماده ۲۵ منشور بر تمامی کشورهای عضو از جمله ترکیه الزام‌آور است، به‌صراحت تأکید شده است که از هر گونه تأمین مالی برای اقدامات تروریستی جلوگیری کنند. طبق این قطعنامه‌ها «نیابستی هیچ‌گونه دارایی مالی یا منابع اقتصادی مستقیم و یا غیرمستقیم در اختیار داعش قرار گیرد و هر گونه مبادله مستقیم و یا غیرمستقیم نفت با گروه‌های تروریستی محکوم است و بر احتمال قرار گرفتن خاطیان در فهرست تحریم‌ها تأکید می‌شود». طبق این قطعنامه‌ها، هر کشوری که به داعش کمک کند مشمول تحریم‌های جامعه بین‌المللی قرار خواهد گرفت. لذا خرید نفت از داعش توسط ترکیه تأمین مالی تروریسم و نقض قطعنامه‌های شورای امنیت محسوب می‌شود و باید براساس این قطعنامه‌ها مورد تحریم قرار گیرد که این امر متأسفانه تاکنون صورت نگرفته است.

دولت به رسمیت شناخته نشده است. از این رو باید این گروه را به‌عنوان یک گروه تروریستی، شورشی و غیردولتی به رسمیت شناخت.

این گروه ممکن است ادعا کند که طرف کنوانسیون‌های مذکور نیست و التزامی به آنها ندارد. در مقابل، این استدلال وجود دارد که مقصود از شورشیان، اشخاص یا گروه‌هایی هستند که به‌طور جمعی و صرف نظر از هدف و مقصودی که دارند، علیه حکومت قانونی یک کشور قیام مسلحانه می‌کنند. اعمال این‌گونه افراد ممکن است از یک شورش یا آشوب ساده خارج شده و به جنگ داخلی به‌مثابه آنچه امروزه در سوریه و عراق شاهد آنیم، مبدل شود. این‌گونه مبارزات مصداق بارز مخاصمه مسلحانه غیر بین‌المللی تحت پوشش کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل الحاقی دوم مصوب ۱۹۷۷، کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه و حقوق بین‌الملل عرفی بشردوستانه قرار می‌گیرند. کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ در ماده ۲ از واژه Belligerent استفاده کرده است (The Hague Regulations IV, 1907, Art. 2). این اصطلاح در دو معنا به کار برده شده است، یکی به معنای طرف متخاصم که به کشورهای درگیر در جنگ اطلاق می‌شود و دیگری گروه‌های مبارزی که شرایطی خاص دارند. این شرایط از منظر این کنوانسیون عبارت‌اند از: ۱. منازعه نظامی باید در داخل یک سرزمین وجود داشته باشد؛ ۲. شورشیان باید قسمتی از سرزمین را تحت تصرف و اشغال داشته باشند؛ ۳. شورشیان باید تحت نظام فرماندهی مسئول قرار داشته باشند؛ ۴. شورشیان باید قادر به رعایت حقوق جنگ باشند (Ibid, Annex 1, Art. 1).

پس از کنوانسیون لاهه از آنجا که اعمال حقوق بشردوستانه در جنگ‌های داخلی مستلزم شناسایی شورشیان به‌عنوان موجودیتی بود که بتواند حقوق بین‌الملل را رعایت کنند، این توافق در کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل دوم الحاقی آن صورت گرفت و مجموعه مقرراتی مجزا منعقد شد. البته برخی معتقدند که شخصیت حقوقی بین‌المللی این گروه‌ها نتیجه اقدام آمریکا علیه تروریسم جهانی بوده است که به اعطای وضعیت طرف مخاصمه به شبه‌نظامیان منجر شد، که علاوه بر لزوم رعایت حقوق بشردوستانه توسط آنها امتیازها و حقوقی نیز به شورشیان اعطا کرد (ضیایی، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

شرایط لازم برای گروه‌های غیردولتی در ماده ۱ پروتکل دوم الحاقی، تحت کنترل داشتن بخشی از سرزمین، داشتن علامت مشخص، تحت فرماندهی سازمان‌یافته بودن و قادر به رعایت کنوانسیون بودن است (Additional Protocol I, 1977, Article 1(1)). به‌نظر می‌رسد گروه داعش شرایط موجود در کنوانسیون لاهه و ژنو را دارد و می‌توان آن را به‌عنوان یک طرف مخاصمه با دولت عراق و سوریه تلقی و ملزم به رعایت قواعد بشردوستانه کرد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در قطعنامه‌های صادره خود در مورد سوریه و مبارزه علیه داعش از جمله بندهای ۱، ۳ و ۶ قطعنامه ۲۱۷۰ (۲۰۱۴)، بندهای ۱ و ۴ قطعنامه

۲۱۷۸(۲۰۱۴)، بند ۱ قطعنامه ۲۱۹۱(۲۰۱۴)، بندهای ۴ و ۵ قطعنامه ۲۲۴۹(۲۰۱۵) و بندهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ قطعنامه ۲۲۵۳(۲۰۱۵) که براساس فصل ۷ منشور سازمان ملل صادر شده و اجرای آن براساس ماده ۲۵ منشور بر تمامی کشورهای عضو الزام آور است، بر این ادعا مهر تأیید زده است و وضعیت موجود در سوریه و عراق را مخاصمه داخلی^۱ و گروه تروریستی داعش را یک طرف مخاصمه و ملزم به قواعد حقوق بشر و بشردوستانه کرده است. در این قطعنامه‌ها از طرفین خواسته شده که بلافاصله به تعهدات خود در چارچوب قوانین بین‌المللی اعم از حقوق بشردوستانه بین‌المللی و حقوق بشر به‌عنوان قوانین لازم‌الاجرا عمل کنند.^۲ با توجه به دلایل مذکور و نیز شواهد امر، تردیدی در پایبندی گروه داعش به قواعد حقوق بشردوستانه وجود ندارد. از طرف دیگر منطق و عدالت بین‌المللی حکم می‌کند که این گروه را ملزم به رعایت حقوق بشردوستانه کرد، زیرا پایبند ندانستن این گروه به حقوق بشردوستانه موجب افزایش اعمال وحشیانه و خشونت بار از سوی این گروه می‌شود که تنها نتیجه آن قربانی شدن غیرنظامیان سوریه و عراق، تخریب تأسیسات و اموال ارزشمند این کشورها و نیز فروش آن‌ها به کشورهای ثالث است.

به‌رغم اصل ممنوعیت اشغال، موضوع اشغال خارج از سلطه حقوق نیست، بلکه باید تابع نظام حقوق بین‌الملل باشد. حکومت قانون نشان‌دهنده این است که نیروهای اشغالگر نمی‌توانند خود را از حکومت قانون و مقررات حقوق اشغال نظامی خارج سازند (Greenwood, 2004:712). مقررات و قوانین اصلی حقوق اشغال نظامی عبارت‌اند از: مقررات کنوانسیون چهارم لاهه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ (بخش سوم مواد ۴۲ تا ۵۶)، کنوانسیون چهارم ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ در زمینه حمایت از افراد غیرنظامی (بخش سوم مواد ۴۷ تا ۸۰)، پروتکل شماره یک و دو الحاقی به کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو مورخ ۱۹۷۷، منشور سازمان ملل متحد، رویه قضایی بین‌المللی و قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت.

پس از اینکه سرزمین، به اشغال نیروهای بیگانه درآمد و آنها کنترل مؤثر خود را بر آن آغاز کردند، حقوق اشغال، هم برای نیروهای اشغالگر و هم آن دسته از افرادی که تحت اشغال زندگی می‌کنند، لازم‌الاجرا می‌شود (Geneva Convention IV, 1949, Art.4). پس از اشغال نظامی توسط اشغالگر، آثار حقوقی چندی به‌بار می‌آید که در نتیجه، موجب طرح سؤالات این مقاله بدین شرح می‌گردد. آیا اشغالگر حق تصرف و استفاده از اموال، اعم از عمومی و خصوصی، منقول و غیرمنقول از جمله ذخایر و تأسیسات نفت و گاز را در سرزمین اشغالی دارد؟ تا چه حد مقررات حقوق اشغال نظامی، از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز که به‌طور عمده در زمره

1. Domestic Conflict

2. UN Security Council. Res. 2170(2014) paras.1, 3 & 6, 2178(2014) paras. 1 & 4, 2191(2011) para.1, 2249(2015) paras. 4 & 5, 2253(2015) paras. 12- 15.

اموال غیرمنقول دولتی محسوب می‌شوند، محافظت به عمل می‌آورد؟ در این مقاله، مقررات ۱۹۰۷ لاهه و نیز کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ ژنو که در زمینه اموال هستند، بررسی می‌شوند تا بتوان از این طریق وضعیت ذخایر و تأسیسات نفت و گاز در کشور اشغال شده را مشخص کرد و به کارایی این قواعد و مقررات پاسخ حقوقی و مستدل داد. در این تحقیق در قسمت اول به وضعیت حقوقی اموال در سرزمین اشغالی و نحوه برخورد با آنها توسط اشغالگر می‌پردازیم. در قسمت دوم چگونگی استفاده از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز توسط اشغالگر تحلیل می‌شود. در قسمت سوم، تکالیف اشغالگر نسبت به حفاظت فیزیکی ذخایر و تأسیسات مذکور و تأمین ملزومات انرژی جمعیت غیرنظامی سرزمین اشغالی، و در نهایت در قسمت چهارم، مسئولیت اشغالگر نسبت به نقض مقررات حقوق اشغال نظامی بررسی خواهد شد.

وضعیت حقوقی اموال در سرزمین اشغالی و نحوه برخورد با آنها توسط اشغالگر

قوانین و مقررات مربوط به اموال، در مواد ۵۲ تا ۵۵ مقررات لاهه و ماده ۵۳ کنوانسیون چهارم ژنو مندرج است. براساس این مواد، اموال به دو دسته عمومی و خصوصی و نیز هر کدام از آنها به دو دسته منقول و غیرمنقول تقسیم می‌شوند که هر کدام از این دسته از اموال احکام خاص خود را دارند.

۱. اموال عمومی

براساس ماده ۵۵ لاهه، دولت اشغالگر ممکن است اموال عمومی سرزمین اشغالی را توقیف کند و آن را حسب نیازهای خود به کار برد (The Hague Regulations IV, 1907, Art.55)، اما وضعیت توقیف و استفاده از اموال منقول و غیرمنقول متفاوت است.

۱.۱. اموال منقول

قواعد مربوط به توقیف و استفاده از اموال منقول عمومی در ماده ۵۳ مقررات لاهه بدین صورت آمده است که «ارتش اشغالی می‌تواند، پول نقد، وجوه و اوراق بهادار متعلق به دولت، زرادخانه‌های اسلحه، وسایل حمل‌ونقل، انبارها، تدارکات و هر مال منقولی را که متعلق به دولت باشد و ممکن است در عملیات نظامی مورد استفاده قرار گیرد تصرف نماید» (Ibid, Art.53). برخی از اموال منقول دارای قابلیت‌های استفاده متعددند، مثل پول نقد و اوراق بهادار، وسایل حمل‌ونقل و نیز نفت و گاز استخراج شده که هم برای اهداف نظامی و

هم غیرنظامی قابلیت کاربرد دارند؛ از این رو این اموال را می‌توان تصرف کرد. متأسفانه زمانی که اشغالگر بر یک مال منقول حسب ماده ۵۳ لاهه دست می‌یازد، مالکیت آن را به دست می‌آورد. در نتیجه اموال منقول دولتی مانند نفت و گاز استخراج شده موجود در زمان قبل از اشغال می‌توانند توسط اشغالگر تصرف و استفاده شوند (لسانی، ۱۳۸۹: ۱۸۴). این مسئله به هیچ وجه شایسته نیست و نباید این اموال مهم و راهبردی را برای اهداف نظامی مورد استفاده و تصرف اشغالگر قرار داد. این امر به هیچ وجه با منافع مردم سرزمین اشغالی همخوانی ندارد و موجب نقض حاکمیت آنها و نیز کمبود انرژی برای سکته سرزمین اشغالی خواهد شد.

۱.۲. اموال غیرمنقول

قواعد مربوط به تصرف و استفاده از اموال غیرمنقول عمومی در ماده ۵۵ مقررات لاهه بدین صورت آمده است که «اشغالگر باید تنها اداره کننده و استفاده کننده^۱ از ساختمان‌های عمومی، املاک، جنگل‌ها و زمین‌های کشاورزی متعلق به دشمن باشد که در سرزمین اشغالی موجودند. اشغالگر باید در حفظ این اموال کوشا باشد و آنها را مطابق با اصول انتفاع، اداره نماید»

(The Hague Regulations IV, 1907, Art.55). اما آیا اموال مذکور در ماده ۵۵ جنبه حصری دارد؟ آیا ذخایر و تأسیسات نفت و گاز را می‌توان در زمره این اموال قرار داد؟ باید گفت که این فهرست، مفید حصر نیست و از باب تمثیل آورده شده است، از این رو ذخایر و تأسیسات نفت و گاز نیز مال غیرمنقول عمومی محسوب می‌شود و دولت اشغالگر تنها می‌تواند این ذخایر و تأسیسات را مورد اداره و انتفاع قرار دهد و حق مصادره و توقیف آنها را ندارد (Weller, 2014:1086).

رویه قضایی نیز مثبت این ادعاست. در این خصوص به یک پرونده در دادگاه تجدید نظر سنگاپور اشاره می‌کنیم. این پرونده در سال ۱۹۵۶ مطرح شد و مربوط به کمپانی‌های هلندی بود که در اندونزی نفت تولید می‌کردند. ژاپنی‌ها پس از اشغال اندونزی در خلال جنگ جهانی دوم، تأسیسات این کمپانی‌ها را گرفتند و اقدام به تولید نفت در مخازن واقع در سنگاپور اشغالی کردند. کمپانی‌های هلندی ادعا کردند که نفت مال آنهاست و خواهان دریافت آن شدند. پس از آن، بیشتر اعضای دادگاه تجدید نظر سنگاپور موادی مثل نفت را تا زمانی که هنوز استخراج نشده است، مال غیرمنقول عمومی دانستند. از این رو عملکرد ژاپن در استخراج نفت را غیرقانونی و نقض مقررات حقوق اشغال نظامی دانستند (J.Wallach, 1992:303). از ماده ۵۵

1. Administrator and Usufructuary

مقررات لاهه چند نکته مهم قابل استخراج است، اولاً اینکه مالکیت اموال غیرمنقول دولتی از جمله ذخایر و تأسیسات نفت و گاز دولت اشغالی به اشغالگر منتقل نمی‌شود؛ ثانیاً اشغالگر، تنها حق اداره این اموال و انتفاع از آن را داشته و حق توقیف و مصادره آنها را ندارد (Barrie, 2012: 434).

۲. اموال خصوصی

براساس ماده ۴۶ مقررات لاهه، اموال خصوصی باید مورد احترام قرار گیرند و این اموال را نمی‌توان مصادره و توقیف کرد. مقررات لاهه تمایزی بین اموال منقول و غیرمنقول خصوصی از حیث قابلیت توقیف و مصادره در این ماده قائل نشده و همه اموال خصوصی را غیرقابل توقیف می‌داند. از این رو نفت و گاز مورد استفاده مردم جزء اموال خصوصی منقول تلقی می‌شود و آن را نمی‌توان مصادره کرد و این اموال قابل احترام هستند (The Hague Regulations, IV, 1907, Art. 46).

اما استثنای ماده ۴۶، ماده ۵۲ مقررات لاهه است. ماده ۵۲ مقررات لاهه مقرر می‌دارد که «مصادره اموال سکنه در صورتی مجاز است که برای برآوردن نیازهای ارتش اشغالگر باشد... مبلغی که بابت مصادره این اموال پرداخته می‌شود باید تا حد ممکن به صورت نقد باشد». مهم‌ترین بحث ماده ۵۲، اموال متعلق به سکنه یعنی اموال خصوصی است. با اینکه ماده ۵۲ صحبت خاصی از اموال منقول و غیرمنقول نکرده است، به نظر باید این ماده، فقط اموال منقول را شامل شود و ساختمان‌ها و زمین را شامل نگردد. براساس این ماده توقیف اموال منقول زمانی مجاز است که برای تأمین غذای نیروها و مقامات اشغالگر لازم و ضروری باشد. ماده ۵۳ کنوانسیون چهارم ژنو نیز مقرر می‌دارد که «اموال خصوصی افراد، مصون از تعرض است، مگر آنکه ضبط و تصرف آنها برای پیشبرد عملیات جنگی لازم باشد و یا ضرورت اجتناب‌ناپذیر نظامی این عمل را مجاز شمرد» (Geneva Convention IV, 1949, Art. 53). در قضیه کراپ^۱ نیز آمده است که «توقیف اموال منقول حسب ماده ۵۲ زمانی مجاز است که

۱. پس از جنگ جهانی دوم، از ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ دادگاه‌های بین‌المللی و داخلی، متهمان جنایات جنگی را به پای میز محاکمه کشیدند. محاکمه مقامات برجسته آلمان در "دادگاه نظامی بین‌المللی" در حضور قضاتی به نمایندگی از نیروهای متفقین در نورنبرگ آلمان صورت گرفت. این دادگاه ۲۲ تن از جنایتکاران جنگی آلمان را به اتهام جنایت ضد صلح، جنایات جنگی، جنایت علیه بشر و توطئه برای ارتکاب چنین جنایاتی محاکمه کرد. ۱۲ تن از مجرمان از جمله هانس فرانک، هرمان گورینگ، آلفرد روزنبرگ و یولیوس اشترایشتر به مرگ محکوم شدند. دادگاه نظامی بین‌المللی سه نفر از متهمان را به حبس ابد و چهار نفر را به ۱۰ تا ۲۰ سال زندان محکوم کرد. یکی از این افراد شخصی به نام آلفرد کراپ بود که به اتهام جنایات جنگی در جنگ جهانی دوم در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۷ محاکمه و در نهایت به ۱۲ سال زندان محکوم شد.

چنین توقیفی برای تأمین غذای نیروها و مقامات اشغالگر لازم و ضروری باشد» (لسانی، پیشین: ۱۸۶).

این امر به هیچ وجه شایسته نیست و نباید این اموال مهم و راهبردی را برای اهداف نظامی اشغالگر مورد استفاده و تصرف قرار داد و با منافع مردم سرزمین اشغالی به هیچ وجه همخوانی ندارد، اما در ازای اموال توقیف شده باید پول نقد داده شود. مصادره اموال خصوصی بدون پرداخت غرامت به صاحبان آنها، موجبات مسئولیت مستقیم دولت اشغالگر را فراهم می‌سازد و هر گونه تصرف بدون پرداخت غرامت، در حکم سرقت و چپاول بوده و ممنوع است (The Hague Regulations IV, 1907, Art. 47).

علاوه بر پرداخت قیمت مال توقیف شده، ماده ۵۵ کنوانسیون چهارم محدودیت دیگری نیز بر توقیف مال منقول خصوصی توسط اشغالگر ایجاد می‌کند و آن این است که اشغالگر در چنین حالتی باید نیازهای سکنه غیرنظامی را مدنظر داشته باشد، (Geneva Convention IV, Art. 55, 1949) و به نظر می‌رسد در صورتی که مردم به اموال منقول خصوصی خود مانند نفت و گاز برای تأمین غذا یا سایر موارد دیگر نیاز داشته باشند، توقیف این اموال حیاتی توسط اشغالگر عملی غیرمجاز و غیرقانونی محسوب شود.

چگونگی استفاده از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز توسط نیروهای اشغالگر

در قسمت اول به این نتیجه رسیدیم که اشغالگر حق استفاده و انتفاع از اموال غیرمنقول عمومی مانند ذخایر نفت و گاز را حسب ماده ۵۵ مقررات لاهه دارد. اما سؤال اساسی این است که حق انتفاع دولت اشغالگر از این اموال تا چه حدودی است؟ آیا این به آن معناست که دولت اشغالگر بتواند کلیه دارایی‌ها و میراث ملی کشور اعم از نفت و گاز را تحت عنوان «حق انتفاع» مورد استفاده و بهره‌برداری قرار دهد و حتی قادر باشد آنها را به قلمرو خود انتقال دهد یا با کشورهای دیگر معامله کند؟ آیا اشغالگر حق اکتشاف و استخراج ذخایر جدید نفت و گاز را علاوه بر ذخایر موجود دارد؟

این مسائل ظاهراً برای اولین بار در جنگ جهانی دوم مطرح شد و سپس موارد دیگری نیز پیش آمد که اهم آن عبارتند از: بهره‌برداری و استفاده از منابع نفت و گاز مصر در سال ۱۹۶۷ و نیز فلسطین در سال ۲۰۰۷، توسط اسرائیل در منطقه سینا، غزه و کرانه غربی رود اردن و حفاری حوزه‌های نفتی جدید که قانوناً متعلق به این دو کشور بود و نیز بهره‌برداری عراق از منابع نفتی ایران در شهر اشغال شده «نفت شهر» در طول جنگ ایران و عراق در دهه ۸۰ میلادی (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۴: ۲۱۷).

۱. محدوده حق انتفاع دولت اشغالگر از ذخایر نفت و گاز

دولت اشغالگر حق بهره‌برداری و انتفاع از اموال غیرمنقول عمومی مانند ذخایر نفت و گاز را حسب ماده ۵۵ مقررات لاهه دارد. اما نباید تصور کرد که اختیار اشغالگر در قبال استفاده از این اموال، نامحدود است، بلکه همان‌طور که در این ماده آمده است، دولت اشغالگر تنها حق استفاده و اداره کردن این اموال را دارد و حق مصادره کردن ندارد و استفاده نامحدود، تلف کردن، اسراف کردن و نیز نابود کردن منابع طبیعی کشور اشغال شده به‌طور خودسرانه ممنوع است. این محدودیت در اندازه و حجم تولید، به نوعی در ماده ۵۵ لاهه مستتر است (Langenkamp & J.zedalis, 2003: 426).

این موضوع نیز در دعوای «اداره آب‌ها و جنگل‌ها و فالک» در سال ۱۹۲۷ بررسی و تأیید شد. در این دعوا دادگاه بدوی فرانسه رأی داد که استفاده نیروهای اشغالگر از آب، جنگل و مراتع باید بر مبنای ماده ۵۵ مقررات لاهه باشد و براساس این ماده دولت اشغالگر حق استفاده نامحدود از این منابع را ندارد و استفاده اشغالگر از لحاظ حجم و اندازه از این منابع محدود است. این دادگاه علیه کشور اشغالگر یعنی آلمان رأی داد و مقرر داشت که «قطع کردن درختان در فرانسه توسط آلمان بیش از آن چیزی که در قانون جنگل‌ها و مراتع فرانسه مقرر شده، نقض مقررات حق انتفاع در ماده ۵۵ مقررات لاهه است» (Administration of waters and forests v. Falck, 1927, para. 563).

در نتیجه، تولید نفت و گاز بیش از حد متعارف، نقض مقررات حق انتفاع در ماده ۵۵ مقررات لاهه و بر خلاف تکالیف قدرت اشغالگر است. در رأی فالک، ماده ۵۵ در مورد چوب که یک منبع تجدیدپذیر است، مورد اشاره قرار گرفته است و با توجه به اینکه نفت و گاز از منابع تجدیدنناپذیرند و اهمیت راهبردی بسیاری دارند، به‌طور حتم و به قیاس اولویت نیز می‌توان به این ماده در خصوص محدود بودن استفاده اشغالگر از منابع نفت و گاز کشور اشغال شده، استناد کرد.

کشور فلسطین دارای میادین نفت و گاز در در آب‌های سرزمینی خود در غزه است. اسرائیل دولت فلسطین را از دسترسی و توسعه این میادین منع می‌کند، زیرا اسرائیل مرز دریایی با فلسطین دارد و دارای میادین گازی چندی در آب‌های سرزمینی خود است، به این بهانه که توسعه این میادین با خطر ناامنی از سوی نیروهای نظامی فلسطین قرار نگیرد، در مجاورت سکوهای حفاری نفت و گاز، مجاور مرز خود با فلسطین، نیروی دریایی بسیار خطرناک و کاملاً مجهزی را به‌منظور تأمین امنیت فیزیکی تأسیسات و خطوط لوله خود در آن منطقه مستقر کرده و تا ۶ مایل وارد دریای سرزمینی فلسطین شده است، به‌گونه‌ای که هیچ مقام فلسطینی با چنین تدابیر امنیتی توانایی نزدیک شدن به منابع نفت و گاز خود در آن منطقه را ندارد (Power, 2014: 9).

اسرائیل با این اقدام خود عملاً ماده ۵۵ مقررات لاهه در استفاده از منابع طبیعی را که مصداقی از اموال غیرمنقول موضوع این ماده است، نقض کرده است. دلیل آن این است که منطقه غزه و آب‌های سرزمینی فلسطین خارج از منطقه اشغال نظامی است و اسرائیل نمی‌تواند قلمرو سرزمینی استفاده از این ماده را به‌طور نامشروع گسترش دهد، زیرا این ماده تنها در منطقه اشغال نظامی قابلیت اعمال دارد. درحالی‌که براساس موافقت‌نامه اسلو^۱ در سال ۱۹۹۵ مرز میان فلسطین و اسرائیل مورد موافقت قرار گرفته است، از این‌رو مالکیت و حاکمیت سرزمین و منابع موجود در آب‌های سرزمینی فلسطین در غزه براساس این موافقت‌نامه متعلق به مردم فلسطین است و هیچ نهاد اسرائیلی حق انتفاع از این منابع را ندارد و نیز نمی‌تواند مانع از دسترسی مردم فلسطین به منابع نفت و گاز خود و توسعه آنها شود. این اقدام اسرائیل نقض موافقت‌نامه اسلو و حاکمیت مردم فلسطین بر منابع طبیعی خود است. هرچند اسرائیل مدعی است که از نوار غزه عقب‌نشینی کرده و هیچ‌گونه کنترل نظامی داخل این منطقه ندارد، اقدامات اسرائیل تاکنون نقض این ادعا محسوب می‌شود و این رژیم همچنان کنترل مؤثر خود را بر این منطقه اعمال می‌کند (Ibid: 11).

اقدامات اسرائیل بنا به اذعان مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه ۳۱۷۵ مصوب ۱۹۷۳ استثمار و غارت^۲ اموال و منابع طبیعی فلسطین محسوب می‌شود. همچنین این اقدامات، نقض حق توسعه، مصرح در اعلامیه وین مصوب ۱۹۹۳، نقض حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی، مصرح در ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورخ ۱۹۶۶ که به‌عنوان یک قاعده آمره^۳ و نیز حقوق بین‌الملل عرفی^۴ محسوب می‌شود، است. بند ۲ ماده ۱ مقرر می‌دارد که «کلیه ملت‌ها می‌توانند برای نیل به هدف‌های خود منافع و ثروت طبیعی خود را ... آزادانه به مصرف برسانند». همچنین، براساس بند ۱۰ اعلامیه وین، «حق توسعه، حقی مطلق، غیرقابل اسقاط و جزء لاینفکی از حقوق اساسی بشر می‌باشد. کشورها باید برای تأمین توسعه و از میان برداشتن موانع توسعه با یکدیگر همکاری کنند» (Ibid: 34).

این حقوق در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کنگو و اوگاندا در سال ۲۰۰۵ و نیز قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد از جمله قطعنامه ۱۸۰۳ به‌صراحت ذکر شده و شامل حق بر اکتشاف، توسعه، بهره‌برداری و فروش منابع طبیعی، اعم از خشکی و دریا و برای رفاه مردم است.

نکته دیگر اینکه، بهره‌برداری از نفت و گاز توسط اشغالگر نباید به‌ضرب به مال غیرمنقول منجر شود. برای مثال با بهره‌برداری بی‌رویه نفت و گاز نباید چاه‌های نفت و گاز را تهی کرد،

-
1. Oslo Accords
 2. Exploitation
 3. Peremptory norm of international law
 4. Customary international law

بلکه بایستی میزان بهره‌برداری از این منابع طبیعی در خلال اشغال، کمتر یا به همان اندازه قبل از دوران اشغال باشد، زیرا تولید بیش از حد و غیرصیانتی از چاه‌های نفت و گاز موجب ورود خسارت و آسیب به ذخایر نفت و گاز آن کشور خواهد شد. از این رو نباید اشغالگر به دلخواه و خودسرانه از این منابع برداشت کند و بایستی برداشت از این منابع به‌طور محدود و متعارف باشد و با حسن نیت صورت گیرد و در جهت مدیریت جامعه و نه برای ثروتمند کردن هرچه بیشتر خود باشد (Langenkamp & J.zedalis, op.cit: 429).

۲. نحوه استفاده از درآمدهای نفتی و گازی توسط اشغالگر

در خصوص استفاده از درآمدهای ناشی از تولید نفت و گاز این سؤال پیش می‌آید که این درآمدها باید صرف چه اموری شود و آیا اشغالگر می‌تواند این درآمدها را متعلق به خود بداند؟ ضرورت طرح این سؤال در این است که اسرائیل که صادرکننده گاز به اردن است، در سال ۲۰۱۴ تصمیم به ساخت خطوط لوله صادرات گاز از نوار غربی رود اردن که یک منطقه اشغالی محسوب می‌شود، گرفت. ساخت خطوط لوله صادرات گاز از داخل سرزمین‌های اشغالی به اردن که عواید آن به‌طور کامل در اختیار دولت اسرائیل قرار می‌گیرد، نقض فاحش ماده ۵۵ مقررات لاهه محسوب می‌شود، زیرا منافع حاصل از ساخت این خط لوله به استناد این ماده باید صرف هزینه اشغال نظامی و سرزمین‌های اشغالی شود نه اینکه تمام عواید حاصل از این پروژه و فروش گاز به اردن متعلق به دولت اشغالگر یعنی اسرائیل باشد (Power, op.cit: 24).

هرچند ماده ۵۵ دربرگیرنده محدودیت‌های صریحی بر استفاده اشغالگر از آنچه از اموال غیرمنقول کشور اشغالی بدست می‌آید، نیست، رویه قضایی نشان می‌دهد که عواید به‌دست‌آمده از اموال غیرمنقول دولتی مانند ذخایر نفت و گاز در صورتی که صرف هزینه‌های اشغال نشود و در اختیار اشغالگر قرار گیرد، یا به سرزمین اشغالگر حمل و نقل شود یا اینکه به مصرف جمعیت سرزمین اشغالگر برسد، بر خلاف مقررات لاهه و نقض حقوق اشغال نظامی است. برای مثال، در سال ۱۹۲۳ در دعوای برادران رالی و دولت آلمان، یک دادگاه مختلط آلمانی-بریتانیایی، عمل دولت آلمان مبنی بر تصرف و ضبط نخ و پارچه‌های نخی و حمل و نقل آن به آلمان را نقض مقررات لاهه دانست و حکم داد که این عمل برای تأمین نیازهای نیروهای اشغالگر آلمانی صورت نگرفته و دولت آلمان مسئول است. در دعوای دیگر در سال ۱۹۲۹ یک دادگاه فرانسوی نیز عمل دولت آلمان مبنی بر تصرف و مصادره راه‌آهن در قلمرو کشور بلژیک را که برای مقاصد نظامی و غیرنظامی خود مورد استفاده قرار گرفت و نه برای مقاصد اشغال نظامی، محکوم کرد و آن را نقض مقررات لاهه دانست و آلمان را ملزم به پرداخت غرامت براساس ماده ۵۳ مقررات لاهه کرد. در سال ۱۹۴۳ نیز قطعنامه‌ای از سوی قضاة بین‌المللی در کنفرانس حقوق بین‌الملل لندن صادر شد. در این قطعنامه اشاره شد که دولت اشغالگر حق ندارد که

اموال منقول و غیرمنقول دولتی و خصوصی و منابع ناشی از آن را جز در جهت حفظ نظم عمومی و امنیت سرزمین‌های اشغالی به کار گیرد و از این رو عمل آزادانه و بی‌قیدوبند اشغالگر در خصوص اینکه فراورده‌های ناشی از اموال غیرمنقول دولتی کشور اشغالی در چه راهی خرج شود، مورد انتقاد است (Langenkamp & J.zedalis, op.cit :430-432).

در قضیه *N.V.de Batafsche Petroleum Maatschappij and Others v. The War DamageCommission* که متمرکز بر بهره‌برداری ژاپن از مناطق نفت‌خیز منطقه اشغالی «Dutch East Indies» بود، بهره‌برداری نفت توسط ژاپن در سرزمین‌های اشغالی فراتر از حد مجاز حقوق اشغال نظامی و نیز فراتر از آن چیزی بود که برای تأمین نیاز نیروهای اشغالگر ژاپنی لازم و ضروری بود و ژاپن این مازاد نفت تولیدی را به منظور تأمین نیازهای نظامی و غیرنظامی خود به کار برد. از این رو براساس حکم صادره در این قضیه «استفاده ژاپن از نفت مناطق اشغالی به منظور تأمین نیازهای نظامی و نیز جمعیت غیرنظامی خود مجاز نبوده است» (Singapore Court of Appeal, 1956: 810).

انتقاد وارد به ماده ۵۵ مقررات لاهه این است که مقصود از هزینه‌های اشغال روشن و صریح نیست و این هزینه‌ها و مخارج دربرگیرنده دامنۀ وسیعی از مواد و موضوعات است. از این رو این مسئله سبب می‌شود که دست دولت اشغالگر باز باشد تا این موضوع را در ماده ۵۵ به طور موسع و به نفع خود تفسیر کند و مواردی را که علی‌الاصول به عنوان هزینه‌های اشغال محسوب نمی‌شوند، به عنوان هزینه‌ها و مخارج اشغال تلقی کند و عواید به دست آمده را به ناحق به خود اختصاص دهد (لسانی، پیشین: ۱۸۶).

در قضیه کراپ در سال ۱۹۴۷، دادگاه حکم داد که «اموال و دارایی‌های اقتصادی سرزمین‌های اشغالی نباید به ناحق مورد استفاده کشور اشغالگر قرار گیرد». در این قضیه نیروهای آلمانی از فولاد و سایر صنایع دیگر برای تأمین مخارج نظامی خود بهره‌برداری کردند که برخلاف مقررات لاهه صورت گرفته بود (Krupp trial, 1948:138). دادگاه نورنبرگ نیز در پرونده گوئرینگ در سال ۱۹۴۶ این گونه رأی صادر کرد که «مواد ۵۳، ۵۵ و ۵۶ لاهه در مورد اموال عمومی است و باید اقتصاد سرزمین اشغالی تنها مخارج اشغال را تأمین کند و نباید در امور دیگر صرف شود» (Goring Trial, 1946:238- & Cassese, 1992:430).

در نتیجه، استفاده از ذخایر و تأسیسات نفت و گاز و درآمدهای مالی ناشی از فروش آن باید تنها برای اداره سرزمین اشغالی استفاده شود و باید اشغالگر منابع نفت و گاز کشور را به منظور مخارج اشغال و نیز برای استفاده مردمان بومی سرزمین‌های اشغالی بهره‌برداری کند.

۳. بررسی اختیار دولت اشغالگر در اکتشاف و بهره‌برداری از ذخایر جدید نفت و گاز

آیا اشغالگر در دوران اشغال به‌خصوص اگر طولانی‌مدت باشد، می‌تواند اقدام به اکتشاف و حفر ذخایر جدید نفت و گاز کند، ذخایری که قبل از اشغال وجود نداشته‌اند؟ نمونه بارز این مورد، توسعه میادین مشترک گاز میان فلسطین و اسرائیل است. شق «ب» بند ۴ ماده ۱۵ موافقت‌نامه اسلوو مقرر می‌دارد که «اسرائیل و فلسطین در مناطق جغرافیایی که دارای منابع طبیعی مشترک باشند، موافقت می‌کنند که به‌طور مشترک آن میادین را توسعه دهند و بهره‌برداری کنند». Noa، میدان گازی مشترک بین اسرائیل و فلسطین است که اسرائیل به‌طور یکجانبه با شرکت‌های بین‌المللی به‌منظور توسعه این میدان قرارداد منعقد کرد و دولت فلسطین را در این قرارداد مشارکت نداد. این اقدام اسرائیل بدون مشارکت فلسطین نقض موافقت‌نامه اسلوو و حاکمیت مردم فلسطین بر منابع طبیعی خود و استثمار منابع طبیعی این کشور محسوب می‌شود، زیرا از لحاظ فنی، حفاری عمودی و افقی و توسعه و بهره‌برداری یکجانبه توسط اسرائیل سبب مهاجرت گاز میدان مشترک مربوط در دریای سرزمینی فلسطین، به‌عنوان یک هیدروکربور سیال، به دریای سرزمینی اسرائیل شده و از این منظر نیز دولت فلسطین متضرر شده است (Power, op.cit: 29).

ابتدا باید مشخص کرد که نفت و گاز موجود در سفره زیرزمینی مال منقول است یا غیرمنقول؟ اگر آن را منقول بدانیم تابع قواعد اموال منقول خواهد بود و اجمالاً اینکه قابل تملک توسط اشغالگر است، اما اگر آن را مال غیرمنقول بدانیم، اشغالگر حق تملک آن را نخواهد داشت. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد و همچنین براساس آرای قضایی مختلف از جمله رأی دادگاه تجدیدنظر سنگاپور در سال ۱۹۵۶ نفت و گاز استخراج‌نشده در زیرزمین و همچنین تأسیسات نفت و گاز، در زمره اموال غیرمنقول عمومی محسوب می‌شود و اشغالگر حق تملک آن را نخواهد داشت (Roberts, 1990: 70). در نتیجه، به‌نظر می‌رسد که عملکرد اسرائیل در دریای سرزمینی فلسطین عملی کاملاً غیرقانونی است؛ از این رو اشغالگر مجاز به حفر چاه‌های جدید نفت و گاز نیست. اشغالگر تنها در یک صورت و آن هم به‌طور استثنایی می‌تواند به حفر چاه‌های جدید نفت و گاز مبادرت ورزد که احتمال اتفاق افتادن آن بسیار نادر است و آن اینکه کشور اشغالی از لحاظ اقتصادی در وضعیت نامطلوب و فلاکت‌باری قرار گیرد و مردم از لحاظ حقوق بشر در وضعیت بدی قرار داشته باشند و هیچ راه دیگری برای توسعه اقتصادی آن کشور و تأمین نیازهای مردم سرزمین اشغالی وجود نداشته باشد که در این صورت می‌توان مبادرت به حفر چاه‌های جدید را بلاشکال دانست. البته تفسیر این وضعیت نامطلوب بسیار سخت است و باید مراقب تفسیرهای خلاف قانون و موسع اشغالگر از این وضعیت بود تا منابع

طبیعی دولت اشغال شده که نمادی از حاکمیت آن است، مورد سوءاستفاده قرار نگیرد (لسانی، پیشین: ۱۳۶).

تکالیف اشغالگر نسبت به تأمین ملزومات انرژی جمعیت غیرنظامی و حفاظت فیزیکی از تأسیسات و ذخایر نفت و گاز

۱. تکالیف اشغالگر نسبت به تأمین ملزومات انرژی جمعیت غیرنظامی

بند ۱ ماده ۵۵ کنوانسیون چهارم ژنو و نیز بند ۱ ماده ۶۹ پروتکل اول الحاقی در این زمینه مقرر می‌دارد: «قدرت اشغالگر متعهد است تدارک ملزومات برای جمعیت غیرنظامی را تا حد امکان تضمین کند. ابتدا در مرحله نخست، منابع سرزمین اشغالی باید استفاده شوند. در صورت لزوم، ملزومات باید توسط قدرت اشغالگر وارد شود» (Additional Protocol I, Article 69(1)). همچنین به موجب ماده ۵۵ کنوانسیون چهارم ژنو، اشغالگر باید «در راستای انجام وظایفش، رسیدن مواد غذایی و دارویی را به سکنه تضمین کند. اگر منابع سرزمین اشغالی با کمبود مواد غذایی و پزشکی روبرو شوند، اشغالگر باید مواد غذایی و دارو وارد کند. اشغالگر باید تا آخرین حد ممکن تضمین کند که مردم از ملزومات اساسی بهره‌مندند» (4th Geneva Convention, Art 55(1), (1949)).

ماده ۵۵ از مواد غذایی و تجهیزات پزشکی سخن می‌گوید. ماده ۶۹ پروتکل اول الحاقی تحت عنوان «نیازهای اساسی در سرزمین‌های اشغالی»، پوشاک، لوازم خواب، سرپناه و دیگر ملزومات اساسی برای بقای جمعیت غیرنظامی را به موارد قبلی اضافه می‌کند. در نتیجه، نه تنها مسئولیت در مورد تأمین مواد غذایی و تجهیزات پزشکی اساسی، بلکه در دیگر اشیا ضروری برای بقا، مانند پوشاک و انرژی نیز این مسئولیت وجود دارد، زیرا مشخص است که حفاظت از غیرنظامیان در مقابل سرما و گرما اهمیتی کمتر از تأمین مواد غذایی، دارویی، لباس و وسایل خواب ندارد.

همچنین باید به رأی دیوان عالی رژیم اسرائیل در قضیه غزه به‌عنوان رویه‌ای تأثیرگذار نیز اشاره کرد. دیوان عالی اسرائیل در این پرونده به مسئله ملزومات بنیادین بشری اشاره و خاطرنشان کرد که عدم اجازه ورود انرژی و به‌خصوص نفت به منطقه غزه نقض فاحش حقوق بشردوستانه است، زیرا انرژی جزء ملزومات بنیادین بشری محسوب می‌شود. منع ورود نفت به غزه از سوی رژیم اسرائیل غیرقانونی و نقض حقوق اشغال نظامی است (The Gaza Strip decision, 2007, para.4).

نفت و گاز از جمله ملزومات اساسی برای ادامه زندگی بشر به‌خصوص برای تأمین گرمایش

در فصل سرما و نیز برای تأمین غذا و استفاده از وسایل حمل‌ونقل است. اگر اشغالگر تولیدکننده باشد، باید از ذخایر نفت و گاز آن کشور این نیاز تأمین شود و اگر اشغالگر مصرف‌کننده باشد، براساس ماده ۵۵ باید نفت و گاز را از خارج وارد کند و استفاده از عبارت «از تمام وسایل ممکن استفاده کند» که در ماده ۵۵ کنوانسیون چهارم و ماده ۶۹ پروتکل اول آمده است، دلیل موجهی برای چنین نتیجه‌گیری است.

۲. حفاظت فیزیکی از تأسیسات و ذخایر نفت و گاز توسط اشغالگر

نیروهای اشغالگر همچنین تعهداتی در زمینه حفاظت از اموال و دارایی‌های عمومی سرزمین اشغالی دارند. این نیروها نه به‌عنوان مالک بلکه امانت‌دار اموال عمومی‌اند و باید از این دارایی‌ها حفاظت کنند. قصور و کوتاهی اشغالگران در جلوگیری از تخریب این اموال و دارایی‌ها مانند ذخایر و تأسیسات نفت و گاز، توسط تروریست‌ها و خرابکاران در سرزمین‌های اشغالی، نقض تعهدات آنها براساس حقوق اشغال نظامی محسوب می‌شود.

بند «ز» (g) ماده ۲۳ مقررات لاهه، تخریب یا توقیف اموال دشمن را ممنوع می‌داند، مگر تخریب یا توقیفی که ضرورت نظامی آن را اقتضا کند. (The Hague Regulations IV (1907). Art23). بحث تخریب اموال در ماده ۵۳ کنوانسیون چهارم ژنو نیز مورد اشاره قرار گرفت. این ماده مقرر می‌دارد: «انهدام اموال منقول یا غیرمنقول که انفراداً یا اشتراکاً متعلق به اشخاص یا دولت یا شرکت‌های عمومی یا سازمان‌های اجتماعی یا تعاونی باشد توسط اشغالگر ممنوع است، مگر در مواردی که انهدام آنها ضرورت حتمی داشته باشد. از این رو باید تخریب ذخایر و تأسیسات مربوط به نفت و گاز دارای ضرورت حتمی باشد و اگر تخریب، خودسرانه^۱ و گسترده باشد و ضرورت نظامی آن را اقتضا نکند، حسب ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم نقض فاحش است» (International Committee of the Red Cross, 1958: 601).

متأسفانه این مواد دست اشغالگر را به‌راحتی در تخریب اموال باز می‌گذارد و ممکن است کشور اشغالگر تخریب هر گونه اموال را ضروری بداند و از این ضرورت تفسیر موسع به نفع خود کند. علاوه بر این، متأسفانه ماده ۱۴۷ از دو قید گسترده و خودسرانه برای تخریب غیرقانونی استفاده کرده است، از این رو اگر تخریب تأسیسات نفت و گاز این دو قید را مجتمعاً نداشته باشد، تخریب، غیرقانونی محسوب نمی‌شود.

مسئولیت اشغالگر در زمینه نقض مقررات حقوق اشغال نظامی

در خصوص مسئولیت ناقضان حقوق اشغال نظامی باید گفت در صورتی که مخاصمه مسلحانه از

1. Wantonly

نوع بین‌المللی و طرفین اشغال نظامی دولت باشد، ماده ۳ کنوانسیون چهارم لاهه، ماده ۱۹۴ کنوانسیون چهارم ژنو و ماده ۹۱ پروتکل الحاقی اول، تعقیب افرادی را که حقوق اشغال نظامی را نقض می‌کنند، در محاکم نظامی اجازه می‌دهد.^۱ در نتیجه، تصرف تأسیسات نفت و گاز و انتفاع از آن که هیچ‌گونه توجیهی از لحاظ ضرورت نظامی نداشته و عواید آن صرف هزینه‌های اشغال نظامی نشده باشد، و نیز غارت و تخریب ذخایر و تأسیسات مذکور، نقض فاحش حقوق بشردوستانه از سوی نیروهای اشغالگر است، از این‌رو مستوجب مسئولیت کیفری و تحمل مجازات هستند (Jean-Marie Henckaerts & Louise Doswald-Beck, 2009: 530).

مسئولیت مدنی نیز برای دولت اشغالگر، به دلیل قصور و کوتاهی در جلوگیری و توقف استثمار، تصرف غیرقانونی، غارت و تخریب ذخایر و تأسیسات نفت و گاز به وجود می‌آید که در این صورت، اشغالگر مکلف به پرداخت خسارت می‌شود. این موضوع در کنوانسیون‌های ژنو مقرر شده است که براساس آن، دولت‌ها نمی‌توانند مسئولیت نقض فاحش را از خود یا از هر طرف معظم متعاهد دیگر سلب کنند. از این‌رو دولت در قبال نقض حقوق اشغال نظامی از سوی نیروهای خود مسئولیت مدنی دارد.^۲ در نتیجه، هر شخص حقیقی در هر موقعیت اجتماعی و سیاسی که باشد و مرتکب جرم ناشی از نقض حقوق اشغال نظامی شود، از جهت کیفری، خود به‌طور مستقیم مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت و از نظر ضرر و زیان ناشی از آن جرم، مسئولیت متوجه کشور متبوع آن شخص خواهد بود. از این‌رو اشغالگر به‌منظور اجرای تکالیف خود براساس مقررات حقوق اشغال نظامی، باید تمامی تلاش خود را مبذول دارد، تا تضمین کند نیروهای خود که مرتکب جرایم جنگی در سرزمین‌های اشغالی می‌شوند، تعقیب و محاکمه می‌شوند (Ibid: 531).

اما در خصوص مخاصمات داخلی و در صورتی که یک طرف مخاصمه و به‌خصوص طرف اشغالگر گروه شورشی باشد، باید گفت که گروه‌های شورشی و مسلح مخالف، در مخاصمات داخلی نیز باید براساس بند ۱ ماده ۱ پروتکل الحاقی دوم به حقوق بین‌الملل بشردوستانه احترام گذارند. آنان باید در قبال اقدامات جنایتکارانه خود مسئولیت داشته باشند (ممتاز و رنجبریان، ۱۳۸۶: ۱۱۸). مسئولیت این گروه‌ها بدین ترتیب است که شورشیان یا موفق به براندازی حکومت می‌شوند یا ناموفق خواهند بود. اگر موفق شوند و دولت مستقلی تشکیل دهند، براساس ماده ۱۰ طرح مسئولیت دولت، مسئول جبران خسارات خواهند بود، اما اگر ناموفق باشند، نقض فاحش حقوق بشردوستانه توسط آنها موجب مسئولیت قرار گرفتن آنها

1. 4th Geneva Convention, 1949, Art. 194, The Hague Regulations IV (1907). Art.3 & Additional Protocol I, Article .91.

2. First Geneva Convention, Article.51; Second Geneva Convention, Article.52; Third Geneva Convention, Article.131 ; Fourth Geneva Convention, Article.148.

براساس حقوق داخلی و ماده ۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری می‌شود (ضیایی، ۱۳۹۱: ۱۴۲).

امروزه می‌توان از مبنای حقوقی دیگری، ناقضان حقوق اشغال نظامی را مسئول قرار داده و مورد تعقیب و محاکمه قرار داد و آن، صلاحیت جهانی برای مقابله با چنین گروه‌هایی است، زیرا بسیاری از قواعد حقوق بشردوستانه، قواعد آمره و عرفی حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند. نقض فاحش این قواعد، جنایت جنگی محسوب می‌شود و تحت لوای اصل صلاحیت جهانی می‌توان این جنایات را مورد تعقیب و محاکمه در هر مکان و زمانی قرار داد. در مواد ۴۹، ۵۰، ۱۲۹ و ۱۴۶ کنوانسیون‌های ژنو به اصل صلاحیت جهانی اشاره شده است که یا تعهد به محاکمه یا تعهد به استرداد را مقرر کرده و دولت‌ها را ملزم به محاکمه جنایتکاران جنگی می‌کند (Jean-Marie Henckaerts & Louise Doswald-Beck, op.cit, pp. 3883-3885).

شورای امنیت نیز تاکنون در برخی از قطعنامه‌های خود که براساس فصل ۷ منشور صادر کرده، این صلاحیت را به دولت‌های عضو تفویض کرده است. قطعنامه ۱۳۷۳ در سال ۲۰۰۱ تکالیف و اختیارات گسترده‌ای برای دولت‌های عضو به منظور مقابله با تروریسم با هر ابزاری قائل شده است، از جمله الزام به همکاری بین‌المللی دولت‌ها برای مقابله با تروریسم و نیز جرم‌انگاری و تعقیب کیفری تروریسم، و از دولت‌ها خواسته شده است که اعمال تروریستی را در قوانین داخلی خود جرم‌انگاری کنند و آن را مورد محاکمه و مجازات قرار دهند. شورای امنیت در بند ۳ قطعنامه ۲۱۷۰ در مورد سوریه، اشاره کرده است که اعضای گروه داعش به دلیل نقض‌های فاحش حقوق بشردوستانه مسئولیت دارند و در بند ۵ این قطعنامه از کشورها می‌خواهد به منظور تعقیب و محاکمه اعضای این گروه با یکدیگر همکاری کنند و از این اقدامات جلوگیری به عمل آورند. همچنین در بند ۵ قطعنامه شماره ۲۲۴۹ و بند ۸ قطعنامه ۲۲۵۴، شورای امنیت از دولت‌های عضو می‌خواهد تا از تمامی تدابیر لازم و ضروری برای همکاری به منظور سرکوب فعالیت‌های تروریستی داعش با رعایت حقوق بین‌الملل استفاده کنند.^۱

اما آیا هر کشوری می‌تواند صلاحیت جهانی را نسبت به اتباع کشورهای غیر عضو معاهدات بین‌المللی اعمال کند یا خیر؟ با تأکید بر اینکه حقوق بین‌الملل اجرای صلاحیت جهانی مبتنی بر معاهده بین‌المللی را نسبت به اتباع کشورهای غیر عضو ممنوع می‌کند، اما با توجه به اینکه شورای امنیت این صلاحیت را تفویض کرده و چون براساس ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد، این قطعنامه‌ها بر سایر معاهدات در حقوق بین‌الملل برتری دارند، دولت‌ها می‌توانند آنها را مورد محاکمه قرار دهند، اعم از اینکه جنایتکاران جنگی مزبور تبعه دولت‌های عضو باشند یا نباشند.

1. UN Security Council. Res.1373 (2001), 2170(2014), para.3 &5, 2249(2015) para.5, 2254(2015) para.8.

همچنین ممکن است استدلال شود که اعمال صلاحیت جهانی مبتنی بر معاهده نسبت به اتباع دولت‌های غیر عضو با اصل قانونی بودن جرم تعارض پیدا کند، زیرا ممکن است متهم به سبب جرمی تعقیب شود که در کشور متبوع او یا حتی در کشور محل وقوع آن جرم تلقی نشود. علاوه بر این، چون اعمال تروریستی و سایر جرایم بین‌المللی، اغلب توسط اتباع دولت‌هایی واقع می‌شوند که عضو چنین کنوانسیون‌هایی نیستند و حتی چنین اعمالی را مورد تشویق یا اغماض قرار می‌دهند، محدود ساختن اعمال معاهدات حاوی صلاحیت جهانی به اتباع دولت‌های عضو اثر این قراردادها را تضعیف کرده و اساساً دولت‌ها را نسبت به اقدام حقوقی مقتضی در مورد متهمانی که در سرزمین آنها یافت شده و اتباع دولت‌هایی هستند که این معاهدات را تصویب نکرده‌اند، عاجز و ناتوان می‌گرداند و در نتیجه یکی از اهداف صلاحیت جهانی که همانا جلوگیری از بی‌مجازات ماندن مجرمان است، به دست نخواهد آمد (فروغی، ۱۳۸۸: ۲۰-۱۹).

جمع‌بندی

امروزه سوریه، عراق و فلسطین در حال مخاصمه مسلحانه‌اند و بخشی از سرزمین و منابع نفت و گاز این کشورها تحت اشغال گروه تروریستی داعش و اسرائیل در آمده است، اسرائیل و این گروه تروریستی به هیچ‌وجه مقررات و قوانین حقوق اشغال نظامی را رعایت نکرده‌اند. تخریب گسترده یا تصاحب دارایی که ضرورت نظامی ندارد و به‌طور غیرقانونی و خودسرانه انجام گرفته و نیز غارت یا دیگر اشکال تصاحب دارایی، در سرزمین اشغالی، جنایات جنگی و نقض فاحش کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل‌های الحاقی و حقوق عرفی بشردوستانه محسوب می‌شوند و عاملان این جنایات مسئولیت دارند.

دلیل عدم پایبندی اشغالگران به حقوق بین‌المللی بشردوستانه این است که این مقررات و قوانین که در طول یک سده گذشته تدوین شده است، کمبودها و نواقص فراوانی جهت تأمین منافع کشور اشغال‌شده و به‌خصوص تولیدکننده نفت و گاز دارد. مهم‌ترین ایراد این قوانین و مقررات، فقدان شفافیت در تعریف دامنه و قلمرو تعهدات و وظایف نیروهای اشغالگر است. معاهدات قابل اعمال جاری مانند مقررات لاهه ۱۹۰۷ و کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹، در خصوص مشکلات اساسی اداره سرزمین‌های اشغالی و به‌خصوص اموال و تأسیسات غیرمنقول دولتی مانند صنایع نفت و گاز ساکت است و اینکه قدرت‌های اشغالگر دقیقاً چه وظایف و تعهداتی در خصوص ذخایر نفت و گاز کشور اشغالی دارند، در این معاهدات صریح و روشن نیست و همین ابهام و عدم شفافیت موجب شده است تا اختیارات اشغالگر به‌طور وسیع و فراتر از حد متعارف خود تفسیر شود.

در این خصوص باید گفت که با وجود نیاز برای انعطاف‌پذیری در اسناد بین‌المللی به‌منظور توجه و بررسی وضعیت‌های پیچیده و اختلافی، نیاز به تجدید نظر عادلانه این معاهدات وجود دارد تا از این طریق نیروهای اشغالگر نسبت به تعهدات و اختیارات خود بهتر از گذشته توجیه و آشنا شوند. برخی حقوقدانان از جمله قاضی «ادا»، در بیانیه خود در قضیه لاکربی، بر این عقیده‌اند که این تجدید نظر می‌تواند از طریق قطعنامه‌های شورای امنیت به‌وجود آید و این قطعنامه‌ها می‌توانند منبع جدید حقوق و تکالیف بین‌المللی دولت‌ها قرار گیرند و شورای امنیت می‌تواند در مقام یک قانونگذار بین‌المللی، حتی فراتر از معاهدات بین‌المللی عمل کند (Oda, 1992, para.1). بنابراین شورای امنیت بهترین گزینه‌ای است که به‌واسطه ابزارهای در اختیارش می‌تواند مدت ده‌ها سال تصویب و اجرای تعهدات بین‌المللی را به چند روز کاهش دهد و این تعهدات را بدون چون و چرا بر تمامی دول عضو تحمیل کند، حتی اگر تصمیمات شورای امنیت با سایر منابع حقوق بین‌الملل مطابقت نداشته باشد و در این زمینه هیچ‌گونه محدودیتی ندارد، زیرا قطعنامه‌های الزام‌آور شورا که براساس فصل ۷ صادر می‌شوند، برای تمامی کشورها الزام‌آورند و براساس ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد این قطعنامه‌ها بر سایر معاهدات در حقوق بین‌الملل برتری دارند.

اما بر این نظر انتقاد وارد است، زیرا اختیارات شورای امنیت نامحدود نیست و ممکن است شورا در این قطعنامه‌ها فراتر از اختیارات خود در منشور ملل متحد عمل کند. از طرف دیگر اعضای دائم شورای امنیت نیز می‌توانند در صورتی که قطعنامه‌ای را که تغییردهنده قوانین و مقررات حقوق اشغال بوده و تضمین‌کننده منافع آنها نباشد، وتو کنند و شورا را از تحمیل تعهدات بر اشغالگر، فراتر از آنچه در حقوق اشغال به‌طور امروزی موجود است، بازدارند. از طرف دیگر، قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت با این روش ممکن است در صورتی که خود به‌عنوان اشغالگر محسوب شوند، تعهدات کمی نسبت به کشورهای که از چنین قدرت و حمایتی برخوردار نیستند تحمیل کنند و از این‌رو این روش موجب ایجاد یک دیدگاه و رویکرد دوگانه نسبت به اجرای حقوق اشغال می‌شود. به همین دلیل نگارندگان بر این اعتقادند که هرچند ممکن است به‌طور موردی تفویض این حق به شورای امنیت در برخی از برهه‌های زمانی مفید، مثبت و سریع تر به‌نظر برسد و اینکه جرح و تعدیل مقررات فعلی حقوق اشغال توسط اعضای جامعه بین‌المللی در سازمان ملل مدت زیادی را به خود اختصاص می‌دهد، این روش با توجه به مشکلاتی که از طریق تفویض این حق به شورای امنیت ایجاد خواهد شد، بهتر به‌نظر می‌رسد.

منابع

الف) فارسی

۱. ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۱)، تأملی بر وضعیت شورشیان در حقوق بشردوستانه بین‌المللی، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، ش ۱۷.
۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۴)، حقوق مخاصمات مسلحانه، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۳. فروغی، فضل‌الله (۱۳۸۸)، منشأ و ماهیت حقوقی اصل صلاحیت جهانی، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دور ۱، ش ۳.
۴. لسانی، حسام‌الدین (۱۳۸۹)، جایگاه حقوق اشغال نظامی در حقوق بین‌الملل بشردوستانه، رساله دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۵. ممتاز، جمشید و امیرحسین رنجبریان (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه داخلی، چ اول، نشر میزان.

ب) انگلیسی

6. Cassese, Antonio, (1992) "Powers and duties of an occupant in relation to land and natural resources, international law and the administration of occupied territory", Clarendon press.
7. Clarke, Ben, (2006). "Military Occupation And the Rule of Law: the Legal Obligations of Occupying Forces in Iraq", International Trade And Business Law Review.
8. Commentary of IV Geneva Convention relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War. International Committee of the Red Cross, Geneva, (1958).
9. Dinstein, Yoram, (2009). "The International Law of Belligerent Occupation" Cambridge university press.
10. Geneva Convention IV (1949).
11. Gerson, (1978). "Offshore oil exploration by a belligerent occupant: The gulf of Suez dispute" American journal of international law, Vol. 71.
12. GN, Barrie, (2012), "The international law relating to belligerent occupation at the advent of the twenty-first century" Journal of South African Law.
13. Greenwood, C (Oct., 1996) "Book Review and Note: The International Law of Occupation by Eyal Benvenisti" American Journal of international law, vol. 90. No. 4.
14. Hague Regulations IV (1907).
15. Jean-Marie Henckaerts & Louise Doswald-Beck (2009), "Customary

- International Humanitarian Law: Volume I” Cambridge University Press.
16. J.Wallach, Evan, (1992),”The Use of Crude oil by an Occupying belligerent state as a Munition de Guerre “, International & Comparative Law Quarterly.vol. 41.
 17. Questions of Interpretation and Application of the 1971 Montreal Convention arising from the Aerial Incident at Lockerbie (Libya v. United Kingdom), Provisional Measures, Order, (1992), ICJ Reports Declaration by Judge Shigeru Oda.
 18. Power, Susan, (2014), “Preventing the Development of Palestinian natural gas resources in the Mediterranean Sea: implications for multinational corporations operating in Israel’s gas industry”, special report of UN forum on Business and human rights, AL-HAQ publication.
 19. R.Dobie Langenkamp & Rex J.zedalis (2003),”what happens to Iraqi oil: Thoughts on some significant, unexamined international legal questions regarding occupation of oil fields “European journal of international law, vol 14 .No 3.
 20. Roberts, Adam, (1990) “Prolonged military occupation: the Israeli occupied territories 1967” The American Journal of International Law, Vol. 84, No. 1.
 21. The Implications of Bassiouni v. Prime Minister for Humanitarian Professionals in Gaza (August 2010) Program on Humanitarian Policy and Conflict Research Harvard University.
 22. Weller, Marc, (2015),” The Oxford Handbook of the Use of Force in International Law”, oxford university press.

استاد و دعاوی

23. Administration of waters and forests v. Falck, Court of cassation, France, (1927).
24. Trial of the major war criminals before the international military tribunal Nuremberg 14 November 1945 1 October 1946, Goring Case (1946). Vol.1, published at Nuremberg, Germany (1947).
25. N.V.deBatafsche Petroleum Maatschappij and Others v. The War Damage Commission, Singapore, Court of Appeal, vol.23, International.Law.Review, (1956).
26. Krupp trial, US military tribunal, Nuremberg, (1947).
27. International court of justice, Case concerning armed activities on the territory of Congo. (2005).
28. Security Council Resolutions 2199(2015), 2253(2015), 2254(2015), 2249(2015), 2191(2014), 2178(2014), 2170 (2014).

سایت

29. <http://www.asrenaft.com/fa/doc/news/3591>.